روایت

## رابطه مادر و فرزندی

کامیار شاپور در اذهان عموم هویتی مجزا از فروغ فرخزاد ندارد، با این همه، هم درباره مادرش کم‌صحبت می‌کرد و هم هنگامی که در مصاحبه‌ها درباره او سؤال می‌شد، از پاسخ طفره می‌رفت. غوقاسیان درباره رابطه کامیار و مادرش به این موارد اشاره کرده است:

**هیس! نامی از فروغ نبر**

کامیار به خانه ما هم که می‌آمد، اگر صحبتی از فروغ می‌شد، گوش نمی‌داد! همیشه می‌گفت: من از بچگی از مادرم دور بودم و پدرم هم خوشش نمی‌آمد درباره او حرف بزنم! چند بار که من و مهرداد به خانه پرویزخان (پرویز شاپور همسر فروغ فرخزاد و پدر کامیار شاپور) رفتیم، پرویزخان هم اسمی از فروغ نمی‌آورد. یادم هست که یك بار که مهمان داشتند و خواستند من و مهرداد را معرفی کنند، نگفتند برادر زن من یا دایی کامیار، گفتند مهرداد، دیانا! من فکر می‌کنم یك دلیلش همین می‌تواند باشد.

**پنهان از پدر**

خود کامیار در مصاحبه‌هایش هم دقیقا این را گفته که در خانه ما، هیچ اسمی از فروغ نبود و زمانی که از انگلیس برگشت و به خانه پدربزرگ و مادربزرگش، سرهنگ فرخزاد و خانم وزیری تبار رفت، موضوع را از پدرش پنهان کرده بود! می‌گفت: پدرم اگر می‌فهمید که من با خانواده مادری‌ام رفت و آمد دارم، ناراحت می‌شد!

**آشنایی دیرهنگام با مادر**

اوایل بیشتر تحت تأثیر خانواده پدر بود. چندوقت قبل با یکی از دوستان که تور تهرانگردی دارد صحبت می‌کردم. ایشان در برخی از این تورها، بازدید از خانه پدری فروغ در کوچه خادم‌آزاد را هم در برنامه دارد. ایشان کتاب‌های فروغ را از خیابان انقلاب می‌خرید و می‌برد می‌داد کامیار امضا کند و بعد به افراد می‌داد. این جمله کامیار خیلی جالب است که پرسیده بود: «این زن چه داشته که بعد از این همه سال، هنوز همه دنبالش هستند؟» من فکر می‌کنم کامیار در سال‌های اخیر مادرش را پیدا و کشف کرد، چون قبل از آن در محیطی بزرگ شده بود که به قول خودش، حتی چهره مادرش را هم درست ندیده بود.

**واژه مامان به جای فروغ**

تصویر فروغ در ذهن کامیار به قدری محو بوده که به قول خودش وقتی فروغ را دیده بود، می‌خواست فرار کند! موقعی که فروغ به او می‌گوید: برویم کافه نادری و با هم یك چای یا قهوه بخوریم، کامیار به او می‌گوید نه... و سریع به خانه‌شان می‌رود. به همین دلیل فکر می‌کنم گریزان بودن اولیه کامیار از خانه مادر و نزدیکان او تبعات فضای خانه پدری است، والا این اواخر خیلی راحت درباره فروغ صحبت می‌کرد. حتی چند بار شنیدم که دیگر نمی‌گفت: فروغ و می‌گفت: مامانم که برای همه خیلی جالب بود، چون همیشه می‌گفت فروغ.

**مادر ناشناخته**

کامیار یك بار داشت در کتابخانه کتاب‌های مرا زیر و رو می‌کرد که از او پرسیدم: «فلان مجموعه شعر فروغ را خوانده‌ای؟» می‌خواستم به نوعی از زیر زبانش بکشم که تو اصلا کتاب‌های مادرت را می‌خوانی؟ گفت: نه! در حالی که مثلا وقتی با مهرداد درباره موسیقی حرف می‌زد، اطلاعات بسیار وسیعی در این زمینه داشت. در مورد گیتار، خواننده‌ها، فوتبال، ولی در مورد کتاب‌های مادرش حرفی نمی‌زد و اگر هم از او سؤال می‌کردی، سریع طفره می‌رفت! اهل دروغ نبود. اگر این مجموعه‌ها را می‌خواند، خیلی صریح می‌گفت: «آره! گاهی یواشکی می‌خوانم»، ولی من فکر نمی‌کنم که می‌خواند. وقتی اشتباه می‌کرد و آن را به او می‌گفتید، خیلی راحت می‌گفت: قبول دارم، اینجا اشتباه کردم! به همین دلیل هم من خیلی دوستش داشتم. خیلی صادق بود.

**تصویر مبهم مادر**

اشاره کردم که شاید اوایل دلخور بود، ولی بعدا متوجه شده بود که دارد اشتباه می‌کند. از انگلیس که برگشت، رفت و آمد با خانواده مادری‌اش را شروع کرد و متوجه شد تصویری را که خانواده پدری از مادرش برای او ساخته‌اند، چندان درست نبوده. از مادرش عصبانی یا دلخور نبود، ولی او را نمی‌شناخت. در تمام مصاحبه‌هایش هم گفته که تصویر درستی از مادرم ندارم! نقاشی‌هایی هم که از مادرش کشیده، از روی عکس‌هایی است که از مادرش دیده. چندان هم شبیه نیست.

## آثار کامیار را دزدیدند

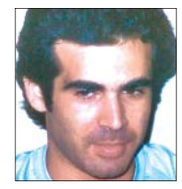

کامیار شاپور هم نقاش بود و هم اهل شعر. آثار متعددی داشت که احتمالا برخی از آنها منتشر نشده‌اند. همیشه این کنجکاوی وجود داشته که آیا انگیزه یا علاقه‌ای هست که اشعار و نقاشی‌های کامیار شاپور را منتشر کنند و چه کسی ممکن است چنین تمایلی داشته باشد؟

دیانا غوقاسیان دو هفته پیش همراه پسرعمه کامیار شاپور کلیدساز می‌برد و در خانه کامیار را تقریبا یك سال بعد از مرگش باز می‌کند، اما آن‌طور که غوقاسیان به جام‌جم می‌گوید در خانه‌اش هیچ چیز وجود نداشت. او توضیح می‌دهد: اگر آثاری هم وجود داشته باشد، دراختیار ما نیست. این که از کجا و چه روزی سر برآورد و آنها را منتشر کند، ا... اعلم. درباره هویت فرد یا افرادی که خانه کامیار را خالی کرده‌اند، اطلاعی در دست نیست، اما همسر برادر فروغ می‌گوید: من این قضیه را به یك وکیل ارجاع داده‌ام تا پیگیری قضائی کنم. در این باره حدس‌هایی وجود دارد، ولی هنوز اثبات نشده است.

«کامیار شاپور، روایت یك زندگی پرفراز و نشیب» در گفت و شنود با دیانا غوقاسیان

# فرخزادها آدم‌های عادی نیستند!

دیانا غوقاسیان همسر برادر فروغ فرخزاد

عکس: چاوش هماوندی

محمدرضا کائینی

تاریخ

**یك سال از مرگ کامیار شاپور، نقاش معاصر و فرزند فروغ فرخزاد و پرویز شاپور سپری شد.**

**در رسانه‌ها و محافل، نقلی از این مناسبت نبود و همین موجب شد که صفحه امروز را به این مقوله اختصاص دهم.**

**در گفت و شنودی که پیش روی شماست، دیانا غوقاسیان همسر مهرداد فرخزاد (برادر فروغ فرخزاد) که از معاشران کامیار شاپور بوده، به بیان خاطرات خود از وجوه گوناگون زندگی او پرداخته است.**

***کامیار از طرف خانواده مادری چقدر پذیرش داشت؟ از برخورد خانواده مادری با او تحلیلی داشته باشید. آیا با او همدلی می‌کردند؟ و اگر پاسخ مثبت هست، از طرف کدام یك از افراد خانواده فرخزاد تاثیر گرفته بود؟***

من در سال ۱۳۷۱ با مهرداد فرخزاد ازدواج کردم و کامیار را اولین بار در منزل مادر مهرداد دیدم. کامیار جمعه‌ها که همه در منزل مادر جمع می‌شدند، به آنجا می‌آمد. رابطه‌ها خیلی خوب بود و همه کامیار را خیلی خوب پذیرفته بودند، ولی بعدا مسائلی اتفاق افتاد که همه فامیل از هم دور افتادند و ربطی به کامیار نداشت، اما ارتباطش با مهرداد کماکان خوب بود. البته مهرداد فامیلش را خیلی دوست داشت، ولی ما هیچ‌وقت خانه کامی نرفتیم!

***چرا؟***

چون احساس می‌کردیم خجالت می‌کشد! یك بار هم که مهرداد گفت: می‌خواهم به خانه‌ات بیایم، گفت: «خانه‌ام شلوغ است، اجازه بدهید یك کمی مرتبش کنم، بعد دعوت‌تان می‌کنم!» مهرداد می‌گفت: «پس خودت بیا» و کامی گاهی پیش ما می‌آمد. بین مهرداد و کامیار رابطه خیلی خوبی وجود داشت.

***ویژگی‌های شخصیتی کامیار از نظر شما چه بود؟***

به نظر من، کامیار بچه‌ای بود که هنوز بزرگ نشده بود! خیلی ساده گول می‌خورد! البته حافظه بسیار قوی‌ای داشت. یك سری اعداد و ارقام و شماره تلفن‌ها را حفظ بود و هوش بسیار خوبی داشت، ولی بزرگ نشده بود و اگر براساس رفتارشناسی اجتماعی بخواهید قضاوتش کنید، هنوز کودك ساده‌ای بود که اگر دستی به سرش می‌کشیدید، راحت گول می‌خورد! کما این‌که بارها این اتفاق برایش افتاده بود.

***از این جنبه چه خاطراتی دارید؟***

بعد از مستندی که خانمی از او در پارك قیطریه درست کرده بود، هم من هم مهرداد خیلی ناراحت شدیم و وقتی کامیار آمد به او گفتیم: «آخر چرا این‌قدر سادگی کردی؟» گفت: «به من گفت: می‌خواهد فیلم درست کند و من هم واقعیت‌ها را گفتم.»!

***یعنی زندگی واقعی‌اش چیزی نبود که گفته بود؟***

کامی اگر به پارك قیطریه می‌رفت و گیتار می‌زد، به خاطر این بود که گیتار زدن را دوست داشت و دلش می‌خواست روزی نوازنده گیتار خیلی معروفی بشود. این بخشی از آرزوهایش بود. در خانه موقعی که می‌خواست تمرین کند، همسایه‌ها داد و فریاد می‌کردند. صدای ساز او خیلی بلند بود و همسایه‌ها معترض بودند. حتی دلیل تعویض خانه قبلی‌اش همین بود. بعد دیگر گیتار را دستش می‌گرفت و می‌رفت توی پارك می‌نشست و گیتار می‌زد.

***یعنی مجبور بوده به پارك برود و مثلا برای امرار معاش نبوده؟***

کامیار اصلا آدم فقیری نبود. من به او گفتم در این فیلم از شما به عنوان یك آدم فقیر و محتاج اسم برده شده. برای همین می‌گویم کامی بزرگ نشده بود. کامی دوست داشت سیگار برگ بکشد. مگر درآمدش از نقاشی‌ها و کتاب‌هایش چقدر بود؟ دوست داشت هر روز به بهترین رستوران برود و غذا بخورد و صدهزار تومان انعام بدهد! دوستانش می‌گویند با هر کسی که بیرون می‌رفت، پول غذا را حساب می‌کرد و تراول ۵۰ تومانی انعام می‌داد! پس این آدم، آدم فقیری نیست، اما مدل و سبك زندگی‌ای که دلش می‌خواست، با درآمدش تناسب نداشت.

***رفتارها و واکنش‌های کامیار چندان متعارف نبود و همین هم موجب شد که مثلا برخی شیطنت و از او فیلم‌های نامناسبی را در فضای مجازی منتشر کنند که همین هم ماجرا را تراژیك‌تر می‌کرد. در این فقره واقعا چه چیزی تأثیر داشت؟ تربیت شخصی بود؟ نبود مادر بود؟ ارث بردن از پدر بود؟ غم و حرمان درونی بود؟ فشارهای جامعه بود؟ یا مجموعه‌ای از همه اینها؟***

من تخصصی در روانپزشکی ندارم، اما براساس مشاهدات شخصی خودم می‌توانم بگویم که یك چیزهایی در این خانواده ژنتیك است. شما نمی‌توانید از خانواده فرخزاد باشید و یك آدم عادی باشید! به همین دلیل فکر می‌کنم یك عامل ژنتیك در این مساله موثر بوده.

***نبود مادر در زندگی‌اش هیچ تأثیر منفی‌ای نگذاشته بود؟***

من بعید می‌دانم. مکاتبات بین پرویزخان و کامیار به‌تازگی منتشر شده‌اند و کاملا نشان می‌دهد که کامیار از پدرش عشق کافی دریافت کرده بود.

***برخی از اقوام شما می‌گفتند تا وقتی که از مرگ فروغ ۳۰ سال نگذشته بود، زندگی کامیار از محل درآمد چاپ کتاب‌های مادرش می‌گذشت. این حرف چقدر درست است؟***

کاملا درست است، برای این‌که پدربزرگش و پرویزخان به او وکالت داده بودند که دنبال جمع‌آوری حق تألیف کتاب‌های مادرش برود. تا مدتی بخشی را به صورت چك به خود کامی دادند که اسنادش موجود است و بقیه را برایش پس‌انداز کردند. با پولی که پس‌انداز شد، برایش یك آپارتمان در خیابان قیطریه خریدند. البته خودش در آنجا زندگی نمی‌کرد و آن را اجاره داده بود و برایش ممر درآمدی بود. بعد از فوت پدرش، آنجا را فروخت و سهم عموهایش را از خانه پدری در خیابان شیخ‌هادی خرید و سندش را گرفت. بعدها سرش را کلاه گذاشتند و آنجا را هم فروخت و در خیابان ملك یك آپارتمان خرید که همسایه‌ها به‌خاطر صدای گیتارش ناراحت بودند. آنجا را هم فروخت و خانه کوچك‌تری در باغ صبای شریعتی خرید.

***همین خانه به دوشی می‌تواند عامل مؤثری در رفتارهای غیرطبیعی باشد. غیر از سایر فاکتورها، همین خانه عوض‌کردن‌های سریع و پیاپی هم می‌تواند ثبات روحی آدم را به هم بزند.***

من این‌طور فکر نمی‌کنم. همه ما که در طول زندگی فقط در یك جا ساکن نیستیم. جالب است که کامی همیشه می‌گفت: من دارم حقوق می‌دهم!

***به چه کسانی؟***

به دوستانش. خود من به یکی دو ناشر مراجعه کردم و گفتند: ما آدرسی از کامیار نداریم، وگرنه پولش را کنار گذاشته‌ایم! خیلی راحت هم پول را دادند و مشکلی نبود. من خودم یکی دو بار به وزارت ارشاد رفتم و گفتم: این آدم زنده است و باید حق تألیف کتاب‌هایش به او پرداخت شود.

***کتاب‌های فروغ؟***

کتاب‌های فروغ، پرویز شاپور و خود کامیار. بسیاری از آنها را هم گرفت.

***چطور خودش دنبال حقوق خود نرفته بود؟***

کامیار اساسا اهل رفتن دنبال این جور چیزها نبود. نمی‌توانست، اصلا توان این را نداشت که به یك اداره دولتی برود و صحبتی بکند. می‌گفت: من حوصله این چیزها را ندارم! من تا جایی که از دستم برمی‌آمد، در کنارش بودم. دوستان دیگری هم داشت که حتی به آنها وکالت محضری داده بود که آنها دنبال این کارها نرفتند، اما حقوق‌شان را از کامیار می‌گرفتند!

***چه بامزه! ارزیابی‌تان از آثار هنری کامیار براساس بازتاب‌های اجتماعی، استقبال یا استقبال نکردن از آثار او چیست؟ پرویز شاپور در شاخه‌ای از هنر جایگاه و تشخصی پیدا کرد. خود کامیار چقدر موفق شد و اگر نشد، چرا؟***

کامیار دست‌های بسیار هنرمندی داشت. من در این هیچ شکی ندارم. رشته‌اش نقاشی بود. از انگلستان فارغ‌التحصیل شد و به ایران آمد. خود من هم که کارهایش را می‌دیدم، واقعا شاهکار بودند. اما این‌که چرا موفق نشد، برای این‌که کامیار آدم اجتماعی‌ای نبود. بارها مهمانی که بود و به او می‌گفتیم بیاید، نمی‌آمد! دوست نداشت در جمع حضور داشته باشد. سال ۹۱ یك گروه آلمانی آمدند و مستندی به نام: «ماه، گل، خورشید، بازی» از بچه‌های فروغ - کامیار و حسین - درست کردند که چندین جایزه هم برد. ما خیلی از کامیار خواهش کردیم که بیا، می‌خواهند با تو مصاحبه کنند، در این فیلم باید باشی... اما نیامد. هر وقت هم می‌خواست پیش ما بیاید، اول می‌پرسید: کسی نیست؟ دوست داشت تنها باشد!

***با توجه به این‌که مادر پر شر و شور و اجتماعی و فعالی داشت، به نظر می‌رسد اخلاقش بیشتر شبیه پدرش بوده باشد؟***

همین‌طور است. کامیار از نظر اخلاقی بیشتر شبیه پدرش بود.

***کامیار تابلوهایش را می‌فروخت؟***

بله، چند نمایشگاه گذاشت. البته این عادت را هم داشت که اگر دوستی از کاری خوشش می‌آمد، رایگان به او می‌بخشید! اولین نمایشگاهش را در گالری آریا گذاشت.

***از زمانی که وارد خانواده فرخزاد شدید، چقدر از پرویز شاپور شناخت پیدا کردید؟ چقدر او را می‌دیدید؟ چه شخصیتی داشت؟ جنبه‌های سلبی و ایجابی شخصیت او چه بودند؟***

من و مهرداد در مجموع سه یا چهار بار به دیدن پرویزخان رفتیم. خیلی آدم شوخ‌طبع و خنده‌رویی بود. نکته‌ای که من در پرویزخان دیدم این بود که دوست داشت تنها باشد. به نظر علت این بود که چندان اجتماعی نبود و در جاهای شلوغ اذیت می‌شد؛ برعکس من و مهرداد که از بودن در جاهای شلوغ و بودن در میان مردم لذت می‌بردیم.

***بیماری آخر کامیار چگونه به سراغش آمد؟ شما یا دوستان و اطرافیانش خبر داشتید؟ یا این بار را هم تنهایی به دوش کشید؟***

کامیار سال‌ها بود که به دکتر اعصاب مراجعه می‌کرد. به او دارو می‌دادند. همیشه هم می‌گفت: اگر داروها را نخورم، حالم خراب می‌شود. سیگار زیاد می‌کشید. سیگار برگ خیلی دوست داشت. گاهی می‌گفت: امروز سه تا سیگار برگ کشیدم که ریه را داغون می‌کند! برونشیت مزمن داشت.

***سرطان نشد؟***

نه، در حد برونشیت بود. در این آخر کار، به آقای چمن‌آرا زنگ زده و گفته بود: بیا مرا ببر بیمارستان. ایشان با این‌که خانه ما آمده بود و شماره تلفن ما را داشت و از رابطه ما کاملا خبر داشت، ولی متأسفانه به ما نگفته بود که کامیار را به بیمارستان برده است!

***شما در بی‌خبری کامل بودید؟***

دقیقا. درست یك ماه قبل از این قضیه، روز تولد کامیار بود و من به او زنگ زدم و تبریك گفتم و پرسیدم: «کامی! چرا پیش ما نمی‌آیی؟» گفت: «یك مقدار حال ندارم و سرفه می‌کنم، فکر می‌کنم سرما خورده‌ام، مهرداد هم شیمی‌درمانی می‌شود و ضعیف است، دوست ندارم او را مریض کنم، یك کمی حالم بهتر بشود می‌آیم». یك هفته بعد باز به او زنگ زدم. سرفه‌هایش بیشتر شده بود. دوستی از شیراز زنگ زد و پرسید: «می‌دانی حال کامیار خوب نیست؟» گفتم: «بله، به او زنگ زده‌ام، گفت حالش خوب نیست، کمی استراحت می‌کند و بهتر می‌شود». گفت: «من هم به او گفتم که برویم دکتر، گفت مال سیگار است». کامیار وقتی رفت بیمارستان، خودش به من زنگ زد. البته نگفت که در بیمارستان است. به من گفت: «کمی حال ندارم، رفته‌ام دکتر، حالم خوب می‌شود و می‌آیم، ولی اگر مُردم، تمام اموال من مال حسین (فرزند خوانده فروغ فرخزاد) است!» من خندیدم و پرسیدم: «کامی جان! این مال و اموال را در کجا پنهان کرده‌ای؟ چه چیزی را می‌خواهی به حسین بدهی؟ خدا نکند!» به هرحال به شوخی پرسیدم: «چه چیزهایی را می‌خواهی به حسین بدهی؟» گفت: «یادت باشد هر چه که از من باقی بماند و هر چیزی دست دیگران دارم، اگر توانستی بگیری، مال حسین است!»

***بالاخره نگفت چه می‌خواهد بدهد؟***

حرفی نزد و گفت هر چه از من باقی ماند! در ادامه هم گفت: دکتر گفته حالت خوب می‌شود و بعد من پیش شما می‌آیم.

***اشاره‌ای کردید به حسین منصوری. رابطه این دو با یکدیگر چطور بود؟***

پرویزخان، کامیار را برای ادامه تحصیل به انگلستان می‌فرستد، از این طرف هم سرهنگ، حسین را به انگلستان می‌فرستد و این دو در آنجا مدت‌ها با هم زندگی کردند و همخانه بودند. بعدها حسین به مونیخ می‌رود و همان‌جا می‌ماند. کامیار هم درسش را در انگلیس تمام می‌کند و به ایران برمی‌گردد. با این حال، رابطه‌شان همچنان برقرار و خوب بود. از نامه‌های کامیار به مادربزرگش خانم وزیری‌تبار که دراختیار من است می‌شود نکات جالبی را بیرون کشید.

کامیار شاپور در کنار پدرش

تنها فرزند فروغ فرخزاد همچون مادرش زندگی پرفراز و نشیبی داشت و در این باره حرف‌ها و خاطرات همسر برادر فروغ را بخوانید

چرا مرگ کامیار شاپور بی‌صدا بود؟

## همه گفتند ما هستیم

وقتی کامیار شاپور در بیمارستان جان به جان‌آفرین تسلیم کرد، برایش مراسم تشییع بی‌رونقی برگزار شد و همین‌طور ختم بی‌رونق‌تر. این هنرمند نقاش نه تنها در دوران حیاتش در حاشیه و انزوا زیسته بود، پس از مرگ هم چندان مورد مهر و احترام واقع نشد. همسر دایی کامیار درباره این‌که چطور از مرگش باخبر شده‌اند، می‌گوید: شاید سه چهار روز نگذشته بود که ساعت هفت صبح، خانم افسانه بهمن (خواهرزاده فروغ فرخزاد) به مهرداد زنگ زد و دیدم مهرداد شروع کرد به داد زدن و گریه. پرسیدم: «چی شده؟» گفت: «می‌گویند کامی فوت کرده!» پرسیدم: «کی گفته؟» گفت: «خبرنگارها به افسانه خبر داده‌اند». بعد خانم مرجان سعیدی به من زنگ زدند و به من آدرس بیمارستان مسیح دانشوری در دارآباد را دادند. من بلافاصله به بیمارستان رفتم و به تنها کسی که زنگ زدم، سام (برادرزاده فروغ فرخزاد) بود و به او گفتم: چنین اتفاقی افتاده و تو زودتر برو پیش عمویت، چون حالش خوب نیست و در خانه تنهاست و دارد گریه می‌کند. نکته جالب این بود که وقتی رسیدم بیمارستان، تمام پرستارها با تعجب می‌پرسیدند: «مگر این آقا فامیلی هم دارد؟». آقای چمن‌آرا به پرسنل بیمارستان گفته بود: این دیگر هیچ کسی را در این دنیا ندارد! به چند نفر از دوستانش زنگ زدم و خبر دادم. غوقاسیان درباره مراسم تشییع و ختم بی‌رونق کامیار هم این طور توضیح می‌دهد: در این جور مواقع هر کسی هر کمکی که می‌کند در واقع لطف می‌کند، چون طبیعتا یك نفر دست تنها نمی‌تواند برنامه‌ریزی و اداره کند. دوستان می‌آیند و همراهی می‌کنند، ولی به هر دلیلی اجازه ندادند من و مهرداد دخالت کنیم! همه گفتند: ما هستیم!

کامیار در کنار دایی‌اش مهرداد فرخزاد

چرا کامیار با خاله‌هایش رابطه خوبی نداشت؟

## اموال مادرش را پس نمی‌دادند

تنها فرزند فروغ فرخزاد، هیچ‌وقت در محافل ادبی پوران فرخزاد حضور نداشت و به نظر می‌رسد رابطه خوبی نداشتند. همسر برادر فروغ در این باره می‌گوید: با هم رابطه نداشتند.

کامیار چیزهایی را به خاله‌هایش داده بود و آنها به او برنمی‌گرداندند و کامیار سر این قضیه به شدت دلخور بود و به هیچ‌کدامشان ارتباط نداشت! غوقاسیان به نقل از کامیار می‌گوید: چیزهایی را که به آنها داده‌ام، به من پس نمی‌دهند. اقلامی بود که آقای گلستان از خانه فروغ جمع‌آوری کرده و به کامیار داده بود. او هم آنها را به خاله‌هایش داده بود و آنها به او پس نداده بودند! به گفته زن‌دایی کامیار این اقلام شامل اسناد، نامه‌ها، چند تابلوی نقاشی ظاهرا از سهراب سپهری و محصص بوده که به فروغ تعلق داشته است.